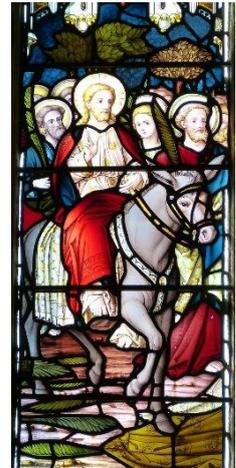


بامدادان، جمعیتی کثیر که برای عید آمده بودند، چون شنیدند عیسی به اورشلیم می‌آید، 13 شاخه‌های نخل در دست به پیشباز او رفتند. آنان فریادکنان می‌گفتند: «هوشیعیانا! مبارک است آن که به نام خداوند می‌آید، مبارک است پادشاه اسرائیل!» 14 آنگاه عیسی کره الاغی یافت و بر آن سوار شد؛ چنانکه نوشته شده است: «15 مترس! ای دختر صهیون، هان پادشاه تو می‌آید، سوار بر کره الاغی!» 16 شاگردان او نخست این چیزها را درنیافتند، اما چون عیسی جلال یافت، به یاد آوردند که اینها همه درباره او نوشته شده بود و همان‌گونه نیز با او به عمل آورده بودند. 17 آن جماعت که به هنگام فرا خواندن ایلعازر از قبر و برخیزانیدنش از مردگان با عیسی بودند، همچنان بر این واقعه شهادت می‌دادند. 18 بسیاری از مردم نیز به همین سبب به پیشباز او رفتند، زیرا شنیده بودند چنین آیتی از او به ظهور رسیده است. 19 پس فریسیان به یکدیگر گفتند: «ببینید که راه به جایی نمی‌برید؛ بنگرید که همه دنیا از پی او رفته‌اند.»



یک بار سعی کردم شاخه‌ای از نخل بکنم. باور کنید کار سختی است! شاخه‌های درخت نخل فیبری و سفت هستند. کندن چنین شاخه‌ای کار خسته‌کننده‌ای است، انگشتان را دردناک می‌کند و زمان زیادی می‌برد.

*فعالیت: یک شاخه نخل را به بچه‌ها نشان دهید و آن‌ها را تشویق کنید که آن را بکنند.*

به همین دلیل است که می‌دانم: وقتی مردم اورشلیم شاخه‌های نخل را در راه پخش کردند و شروع به فریاد زدن کردند، فقط از روی بی‌حوصلگی این کار را نمی‌کردند. حتماً اتفاق بزرگی افتاده بود که باعث چنین کاری شده بود. و دقیقاً همین‌طور هم بود. ما باید آرام آرام اتفاقات قبلی را مرور کنیم تا بفهمیم چرا مردم چنین کار دیوانه‌واری انجام دادند.

*سؤال برای کودکان و بزرگسالان: قبل از آن چه اتفاقی افتاده بود؟*

کمی پیش از آن، عیسی دوست خود العازار را از قبر بیرون آورده بود. در مقابل چشمان بسیاری از مردم، کفن‌های بدبو از بدنش کنده شد تا او بتواند برای بار دوم نور روز را ببیند. این را تصور کنید: کسی واقعاً مرده است. آن قدر مرده که روزهاست بوی بد می‌دهد. و ناگهان همان کس با دوستانش آن‌جا نشسته، جوک تعریف می‌کند و گپ می‌زند، انگار که هیچ اتفاقی نیفتاده است. منظورم این است که اگر من چنین چیزی می‌دیدم، نه تنها می‌خواستم یک شاخه نخل، بلکه یک درخت کامل را از ریشه بکنم! هر کسی که چنین چیزی دیده باشد، مطمئناً می‌تواند شاخه‌ها را از درختان جدا کند و بلند فریاد بزند. و این دقیقاً همان کاری بود که مردم در آن زمان انجام دادند. آن‌ها فریاد زدند: «هوشیعیانا!»

*چه کسی می‌داند این به چه معناست؟*

یعنی: «خداوندا، کمک کن!» و نکته‌ی جالب این است: عیسی آن‌ها را متوقف نمی‌کند. او حتی از الاغش پیاده نمی‌شود تا مردم را به خاطر این سر و صدا سرزنش کند. نه! او به همه این‌ها اجازه می‌دهد. و دلیلش این است که مردم حق داشتند. عیسی همان مسیح است که برای کمک آمده است. هر کسی که بتواند مردگان را از قبرهایشان زنده کند، مطمئناً می‌تواند تقریباً هر مشکلی را در جهان حل کند، درست است؟ من فکر می‌کنم می‌توانیم و باید از عیسی انتظار کمک داشته باشیم. از این گذشته، نام او به معنای «نجات‌دهنده» است! پس همه‌ی ما می‌توانیم صف بکشیم و به عیسی بگوییم که به چه چیزی نیاز

داریم. آه، چیزهای زیادی وجود دارد که عیسی می‌تواند در آن‌ها کمک کند. برای یکی، شاید یک امتحان مهم باشد که باید بنویسد. برای دیگری، شاید یک بیماری جدی باشد.

آیا می‌دانید کجا می‌خواهید از عیسی درخواست کمک کنید؟

در آن زمان در اورشلیم، مطمئناً دلایل کافی برای فریاد زدن «هوشیاعانا!» و «خداوندا، کمک کن!» وجود داشت. و عیسی برای کمک آمد! عیسی با رفتن به اورشلیم کمک کرد.

وقتی به عیسی نگاه می‌کنیم، چیز خاصی به چشم می‌آید: او مستقیم به جلو می‌رود و کمترین تردیدی ندارد. ما نمی‌بینیم که عیسی کنار جاده بایستد، سرش را بخاراند و بپرسد: «آیا باید این کار را انجام دهم یا نه؟ آیا الان رفتن به اورشلیم امن است؟» همچنین نمی‌بینیم که عیسی تردید کند و با خود فکر کند: «آیا نباید صبر کنم تا اوضاع سیاسی کمی آرام شود؟» نه! عیسی مستقیماً به سوی اورشلیم می‌رود. و این کار را می‌کند، چون نه تنها می‌خواهد به اورشلیم برود، بلکه مکان بسیار خاصی را در نظر دارد.

چه کسی می‌داند این مکان چه نام دارد؟

بله، حالا باید واقعاً متعجب شد. چون آن‌چه بر روی صلیب اتفاق افتاد، به نظر هیچ‌کس خوب نمی‌آمد. اوضاع با عیسی فقط بهتر و بهتر نشد. نه! در جهت کاملاً متفاوتی پیش رفت. مردم شاخه‌ها را از درختان کنده بودند چون عیسی العازار را از مردگان برخیزانده بود. و حالا قرار بود خود عیسی بمیرد؟ این چطور می‌توانست خوب باشد؟ و مهم‌تر از همه: چطور ممکن است که خود عیسی با چنین اطمینان و اعتقاد راسخی این راه را خواسته باشد؟

عیسی نقشی ب، ج یا د نداشت. او همیشه فقط یک نقشه داشت. و این نقشه مدت‌ها پیش طراحی شده بود. مردم اورشلیم احتمالاً انتظار چیز دیگری داشتند. ما هم گاهی وقتی می‌گوییم «عیسی باید به ما کمک کند» چیز دیگری در ذهن داریم. اما عیسی چیزی متفاوت از آن‌چه ما فکر می‌کنیم در نظر دارد. او یک بار این‌گونه گفت:

«پسرانسان باید بالا برده شود، تا هر که به او ایمان آورد هلاک نشود، بلکه حیات جاودان یابد.» یوحنا ۳: ۱۴-۱۵

وقتی عیسی می‌گوید که می‌خواهد بالا برده شود، دلیلش این است که او نمی‌خواهد فقط چند نفر را در اورشلیم خوشحال کند. نه، عیسی می‌خواهد به همه کمک کند - به گونه‌ای که بزرگ‌ترین مشکلات جهان حل شوند و کمک واقعی باشد. او می‌خواهد ما به او ایمان بیاوریم تا دیگر هرگز تنها نباشیم و حیات جاودان داشته باشیم. و به همین دلیل بود که او مستقیم به سوی صلیب رفت.

حالا می‌خواهم یک داستان کوچک برای شما تعریف کنم.

---

روزی روزگاری مرد ثروتمندی بود. خانه‌های زیادی داشت، خانه‌های بزرگ و زیبا. و ماشین‌های زیادی، ماشین‌های براق و سریع. مردم می‌گفتند: «چه مرد خوش‌شانسی!»

اما بعد اولین روز بد فرا رسید.

او یک خانه را از دست داد. و بعد یکی دیگر. و یکی دیگر. گفت: «بی خیال. من هنوز خانه‌های زیادی دارم. و هنوز ماشین‌هایم را دارم.»

اما بعد ماشین‌ها را هم از دست داد. یکی پس از دیگری. گفت: «بی خیال. من هنوز یک خانه و یک ماشین دارم. همین برایم کافی است.»

اما بعد آخرین خانه را هم از دست داد. و آخرین ماشین را. تنها نشسته بود. اما بعد به سگش نگاه کرد. گفت: «بی خیال. من هنوز سگم را دارم. او پیش من است. همین کافی است.»

اما بعد سگ بیمار شد و مُرد.

مرد گریه کرد. به دستانش نگاه کرد. «بی خیال»، آرام گفت: «بی خیال. من هنوز سلامتی‌ام را دارم. تا وقتی که سالم هستم، حالم خوب است.»

اما بعد خودش هم بیمار شد.

حالا آن‌جا نشسته بود – نه خانه‌ای، نه ماشینی، نه سگی، نه سلامتی. دیگر نمی‌دانست چه بگوید.

آن‌گاه پیرزنی از راه رسید. آرام راه می‌رفت، اما با مهربانی به او نگاه می‌کرد. کنارش نشست و کلمه‌ای نگفت. سپس چیزی از کیفش بیرون آورد – یک صلیب کوچک – و آن را در دست مرد گذاشت.

مرد به صلیب نگاه کرد.

آن‌گاه پیرزن گفت: «می‌بینی؟ ممکن است همه چیز را از دست بدهی. خانه‌ها. ماشین‌ها. سلامتی. حتی کسانی که دوستشان داری. اما این» – و به صلیب اشاره کرد – «این را هیچ‌کس نمی‌تواند از تو بگیرد. چون عیسی مُرد و دوباره زنده شد. برای تو.

این باقی می‌ماند. این پایدار است. در پایان، فقط صلیب می‌ماند – و این تنها چیزی است که واقعاً کمک می‌کند.»

مرد صلیب را محکم در دست گرفت. و برای اولین بار پس از مدت‌ها، تنها نبود.

هوشیاعانا. ستایش بر عیسی مسیح باد. آمین